

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیه الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، وَعَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي خَلَّتْ بِفَنَائِكَ، عَلَیْكَ مِنَّا سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا
بَقِينَا وَبَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ، وَلَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنَّا لِزِيَارَتِكُمْ، السَّلَامُ عَلَى الْخُسَيْنِ،
وَعَلَى عَلِيِّ بْنِ الْخُسَيْنِ، وَعَلَى أَوْلَادِ الْخُسَيْنِ وَعَلَى أَصْحَابِ الْخُسَيْنِ يَا لَيْتُنَا
كُنَّا مَعَهُمْ فَأَفُورَ قَوْزًا عَظِيمًا.

اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَآخِرَ تَائِعٍ لَهُ عَلَى ذِكِّكَ، اللَّهُمَّ الْعَنْ
الْعَصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْخُسَيْنَ، وَشَايَعَتْ وَتَابَعَتْ وَتَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ، اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ جَمِيعًا.

بحث در وجه سوم بود برای اثبات این که موضوع در روایات من بلغ خیر و ما ثبت استحبابه
است. بیان سوم از محقق سیستانی دام ظلّه بود که حاصلش این شد که اخبار معتبره‌ی
ما موضوع همین در آن قرار داده شده إما بالصراحة و إما بالظهور. روایت صفوان به
صراحت فرمود: «شیءٌ من الخیر»؛ در روایت هشام مروی در کافی آن جا چون تعبیر این
هست «مَنْ سَمِعَ شَيْئًا مِنَ الثَّوَابِ عَلَى شَيْءٍ فَصَتَّعَهُ كَانَ لَهُ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ عَلَى مَا بَلَغَهُ»
ظاهر این است که این ضمیر «و ان لم یکن» برمی‌گردد به همان ثواب، به دو قرینه؛ یکی
این که ما بلغه ثواب بود، «سَمِعَ شَيْئًا مِنَ الثَّوَابِ عَلَى شَيْءٍ» بنابراین «وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ عَلَى
مَا بَلَغَهُ» یعنی همان که شنیده، همان که بلوغ به آن پیدا کرده آن جوری که گفته شده نبوده
است، بنابراین ظاهر این است که برمی‌گردد به همان ثواب. دو؛ این که «فَصَتَّعَهُ كَانَ لَهُ وَ
إِنْ لَمْ يَكُنْ» این «کان له» ضمیر کان به چی برمی‌گردد؟ باز به ثواب؛ ظاهر این است که
این کان بعدی هم برمی‌گردد به همان ثواب، وحدت سیاق این را اقتضاء می‌کند.

س: آن صراحت منظورتان نص است؟

ج: بله؟

س: عبارت صفوان می‌خواهید بگویید نص است؟

ج: آره، چون آن جا داشت که «بَلَغَهُ شَيْءٌ مِنَ الثَّوَابِ عَلَى شَيْءٍ مِنَ الْخَيْرِ» علی شیء
من الخیر گفته دیگر...

س: ظاهر است دیگر و الا می‌توانیم بگوییم این جا عنوانی است نباید بگوییم آن جا نص
است و این ظاهر؛ باید بگوییم هر دو ظاهر است منتها ...

ج: حالا بالاخره خیر باید باشد، حالا آن عنوانی که خیلی خلاف ظاهر بود، حالا به خاطر شما
می‌گویم اظهر.

به خدمت شما عرض شود که پس «وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ عَلَيَّ مَا بَلَغَهُ» یعنی اگر چه آن ثواب «علی ما بلغه» بر آن نحوه، بر آن مقدار، بر آن خصوصیتی که بالغ شده است بر او؛ نفرموده «و ان لم یکن موجوداً» اگر آن ثواب موجود نباشد، فرموده «علی ما بلغه» نباشد. ایشان می‌فرمایند متبادر از این جمله این هست که اصل ثواب هست آن را مفروض گرفته منتها می‌گوید این ثواب مفروض به این شکلی که این نقل کرده نیست، بنابراین این عبارت «و ان لم یکن علی ما بلغه» ظهور دارد در این که اصل ثواب مفروض گرفته شده، خصوصیتش، مقدارش، کیفیتش به آن شکلی که این دارد نقل می‌کند نباشد. بنابراین وقتی اصل ثواب مفروض شد قهراً آن عمل خیر خواهد بود، ثواب که بر عمل غیر خیر داده نمی‌شود که. پس از این روایت هم ولو تصریح نشده در آن به خیر، اما از این روایت هم فهمیده می‌شود که موضوع عمل خیر هست. این فرمایش محقق سیستانی است.

این فرمایش فی‌نفسه به نظر می‌آید مطلب قوی‌ای است و انصاف همین است که انسان وقتی می‌گویند «و ان لم یکن الثواب علی ما بلغه» همین را می‌فهمد نه این که یعنی اصلاً ثوابی نیست که سالبه‌ای به انتفاء موضوع ولو غلط نیست، دروغ نیست؛ الان ما بگوییم فرزندان کسی این‌جا بگوید آقا نبیره‌های من این‌جا نیستند، راست گفته حالا نبیره‌ها که حالا خیلی مانده تا نبیره‌ها، آدم عمرش برسد به آن‌ها یا نه! این درست است ولی این خلاف ظاهر است، کسی اگر بگوید نبیره‌های من این‌جا نیستند یعنی دارم ولی این‌جا نیستند؛ این‌جا هم بخواهیم بگوییم که «و ان لم یکن علی ما بلغه» یعنی اصلاً ثوابی نبوده، این اصلاً، این خلاف ظاهر هست، متبادر از این بیان سالبه‌ای به انتفاء محمول هست نه به انتفاء موضوع. این مطلب را از ایشان می‌پذیریم.

س: حاج آقا به قرینه‌ی ایشان، کأنّ ایشان به قرینه‌ی ... یک شیئی که خیر است، به عمومیت شیء تمسک بکنیم از این ظهور بدوی که ایشان دارد می‌گوید صرف نظر کنیم.

ج: نه، چون این هنوز کلام منعقد نشده، تمام نشده کلام که بگوییم ظهور پیدا کرده، اطلاق دارد؛ این باب بند و بیلش است با آن چیزی که کلام را تمام می‌کند. مثل این است که شما بگویید که «رأیت أسداً یرمی» به اسد اصالة الحقیقه را در اسد جاری می‌کنیم، یرمی را به معنای رمی به نبل می‌گیریم که ظاهرش هم این است؛ این خلاف ظاهر است، ذیل اولاً معمولاً ذیل قرینه‌ی بر صدر است، گاهی هم عکسش می‌شود ولی معمولاً این‌جوری است؛ این‌جا چون این محفوف است به ما یحتمل القرینه‌ای که در ذیل ذکر شده است اصلاً برای آن صدر اطلاق منعقد نمی‌شود.

س: اطلاق نیست اصلاً عموم شیء است.

ج: می‌دانم «شیء من الثواب علی شیء من الخیر» او دارد نقل می‌کند بلغ، سمع شیء من الثواب علی شیء من، این را؛ بعد این ذیل خصوصیت آن بالغ را دارد می‌فرماید که آن شیئی که حالا شنیدی اگر چه به آن نحوه‌ای که شنیدی، به آن مقداری که شنیدی نباشد...

س: ...

ج: ندارد این، نه...

س: عموم است دیگر...

ج: اگر این صدر، ذیل نبود درست بود...

س: مگر قرینیت مگر اظهریت نیست؟ شما باید بگویید آن که در ذیل آمده اظهر است لذا قرینه است برای فهم صدر، لقائل آن يقول که صدر اظهر است و قرینه است برای فهم ذیل...

ج: لقائل، آزادی است البته، کسی کسی را نمی‌تواند چی کند، آزادی است بگوید ولی ما قبول نمی‌کنیم از او. می‌گوییم که...

س: فی الواقع... در حد اشکال است....

ج: نه اصلاً این چنین نیست ببینید....

س: به قرینه‌ی آن شیء کامل....

ج: شما می‌خواهید بگویید آن شیء سواء این که واقعیت داشته باشد یا نداشته باشد اطلاق بگیری دیگر؟ این ذیل نمی‌گذارد چنین اطلاقی درست بشود برای صدر، نمی‌گذارد اطلاق درست بشود، می‌گوید ولو این که آن ثواب نرسیده باشد، شما بگویی آن ثواب چه باشد چه نباشد؟

س: لا اقل صدر هم نمی‌گذارد برای ذیل آن ظهور مستقر بشود.

ج: نه، مستقر می‌شود، چون فهم عرفی این است، حالا علما نمی‌دانم عرفی‌ای که ما هستیم همین‌طور می‌فهمیم.

س: عرفی که منحصر در دو نفر باشد به درد نمی‌خورد.....

خب حالا عرض می‌کنیم به این که این فرمایش، خود فرمایش ایشان فرمایش قوی‌ای است منتها...

س: حاج آقا بعضی‌ها احتمال دادند این کان، کان تامه باشد آن وقت دیگر معنای همان یعنی «و ان لم یکن...»

ج: و ان لم یکن چی؟

س: کان تامه بگیریم ... معنای همان اصلاً این ثواب موجود نیست...

ج: «علی ما بلغه»، باز «علی ما بلغه» یعنی «علی ما بلغه» موجود نیست اما اصلاً نیست؟

س: آره دیگر اگر تامه باشد....

ج: تامه هم باشد همین است...

س: مگر می‌شود؟

ج: نه ما بلغ، چون آن که نفی می‌کند ما بلغه هست نه اصل ثواب را، آن ما بلغه نیست....

س: متعلق به کان اگر الان ما بلغه نباشد متعلق به کان می‌شود

ج: بابا و ان لم یثبت ما بلغه، یعنی آن مقداری که او گفته، ما یعنی نه این که خود ثواب، ما بلغه یعنی آن ثوابی که آن‌جور بوده، آن نحوه‌ای که او گفته.

س: حاج آقا اصلاً اگر تامه باشد که علی ما بلغه عامل پیدا نمی‌کند، نمی‌شود اصلاً این

ج: چرا. خبر نمی‌شود و الا چیز که پیدا می‌کند.

س: کان زید، بعدش چی می‌شود؟ علی ما بلغه، پس... با علی ما بلغه چه جور به آن توجه کنیم...

ج: اشکال ندارد این برابر همان متعلق می‌شود یعنی آن ثبوت، آن کون علی ما بلغه نیست.

حالا این مطلب ایشان عرض می‌کنم فی نفسه خالی از قوت نیست و بعید نیست همین‌جور باشد اگر ما بخواهیم فقط به همین روایت مرویه‌ی در کافی از هشام توجه کنیم و سایر روایات را بگوئیم آن‌ها حجت نیستند سنداً؛ چون آن‌که در محاسن است، محاسن ما طریقی به آن نداریم حجت نیست، آن‌که در کافی است که مال مروانی است که در کافی ذکر شده آن‌هم یا مروان یا بعض دیگری که در سند هستند وثاقت‌شان ثابت نشده؛ بگوئیم فقط روایت حجت عبارت است از صفوان و این هشامی که در کافی مرویه هست. صفوان که صریحاً خیر در آن بود، این هم که معنایش این است؛ بنابراین ثبت که موضوع در ادله‌ی من بلغ خیر است.

اما اگر ما این مبنا را قبول نکردیم که بگوئیم روایات محاسن حجت نیست و اشکالی که شده است به این‌که ما طریقی نداریم به روایات محاسن، این‌جور جواب می‌دهیم که ولو طریقی مذکور در خاتمه‌ی وسائل از صاحب وسائل محرز نیست، اگر نگوییم محرز العدم است که همه‌اش به نسخه‌ی ویژه و خاص نیست، به کلی است، شاهد هم دارد این مسأله؛ شاهدش این است که در بعض طرق مرحوم صاحب وسائل به کتب، مرحوم مجلسی قرار گرفته و ما می‌بینیم نقل مرحوم مجلسی با نقل ایشان متفاوت است؛ اگر ایشان این روایت را، خود این روایت را، خود این نسخه را، خود این متن را از طریقی مجلسی گرفته چرا باید اختلاف داشته باشد؟ پس معلوم می‌شود که این‌ها به کلی است، یعنی کتاب محاسن، کتاب کافی، کتاب تهذیب، دیگر مصداق این کتاب و این‌ها خودشان تشخیص می‌دادند به قرائن و شواهد و یا تواتر و امثال ذلک. مثل اجازاتی که ما امروز داریم از بزرگان، اجازات ما داریم برای کتب حدیث از مشایخ خمس، اما هیچ‌کس یک کتاب خاصی را نگفته، اجازه داده که از کافی، از تهذیب، از چی، دیگر نسخه‌اش را برو خودت پیدا کن، مصداقش را خودت برو احراز کن.

س: اصل اولی‌اش چی هست حاج آقا؟ اصل اولی.

ج: اصلی ندارد این‌جا، باید دید که عبارت، اصل نه، باید ببینی عبارت چی دلالت می‌کند؟ در مثل شیخ طوسی و این‌ها یک قسمت‌هایی‌اش همین‌جور است چون می‌فرمایند: سماعاً و قرائتاً، ما می‌خواندیم یا او استاد می‌خواند ما گوش می‌کردیم، ما می‌خواندیم او گوش می‌کرد، آن‌جاها دارد معلوم است نسخه‌ی خاص است، آن‌ها خیلی عالی است خیلی خوب است. و اما این اجازات کلی که داده شده این‌ها معمولاً این‌جوری نیست از صاحب

وسائل؛ اما چیزی که هست اگر ما احتمال بدهیم که صاحب وسائل به طرق حسیه این هویت و این که این کتاب همان کتاب مرحوم برقی است احرار کرده است، چرا؟ برای این که یا احتمال می‌دهیم طریق معنعن داشته یا احتمال می‌دهیم نسخه‌هایی به دست ایشان رسیده باشد که خطوط علما در آن هست، شواهد در آن هست، قرائن حسیه در آن هست؛ این‌ها وجود داشته مخصوصاً در ازمنه‌ی سابقه که رسم بوده بین علما و این‌ها که قرائت و سماع و اجازه می‌دادند، می‌نوشتند امثال ذلک، این امور متوقّر بوده در آن زمان‌ها، مثل زمان ما نیست که چاپ که آمده دیگر این احتیاجات برطرف شده و اطمینان حاصل است که یک نسخه دارد چاپ می‌شود در دست همه است، دیگر قرائت و سماع احتیاج نداریم. اما در آن ازمنه برای استیثاق به نسخ این کار را می‌کردند قرائت و سماع وجود داشت، تا حتی زمان علامه‌ی مجلسی و این‌ها قدس‌سره این وجود داشته و الان در کتابخانه‌های اسلامی بلکه غیر اسلامی نسخ این‌جوری وجود دارد که مقابله شده؛ ما پدرمان یک من لا یحضره الفقیه دارد خطی است، در کنارش مرحوم فاضل هندی صاحب کشف اللثام در آن‌جا نوشته بله این شخص این کتاب را تا این‌جا پیش من خوانده است و بعد ایشان نوشته و امضا کرده. این‌ها وجود داشته، بنابراین احتمال این که مرحوم صاحب وسائل از راه حسی به دست آورده که این محاسنی که از آن دارد نقل می‌کند، این همان محاسن برقی است، همان محاسن اصلی است، حالا یا مطابق آن است یا عین آن است؛ که عین آن که بعید است ولی عین مقابله شده و مصدق شده‌ای که این همان است از طرف مشایخ، این احتمال خیلی قوی است و وجود دارد. مخصوصاً در اعصار این‌ها که این کار متعارف بوده، متداول بوده. شما اگر نگاه کنید مثلاً در احوالات شیخ بهائی می‌نویسد من داشتم از کجا رد می‌شدم دیدم شیخ بهائی با فلانی که او هم یکی از بزرگان هست دیدم دارند نسخه‌ی صحیفه‌ی سجادیه را مقابله می‌کنند تا استیثاق پیدا کنند؛ حتی این اواخر مرحوم علامه‌ی طباطبائی قدس‌سره این وسائل‌هایی که چاپ شده، چاپ مرحوم آقای ربانی، این‌ها با نسخه‌های وسائل مرحوم، خط خود مرحوم صاحب وسائل مقابله شده، برای این که مرحوم علامه طباطبائی وسائل خودشان را با آن مقابله کرده بودند، اختلافاتش را نوشته بودند و بعد آن نسخه بخشی‌اش خدمت مرحوم آیت‌الله حجت قدس‌سره بوده که بعد منتقل شده بود به صبی‌ی ایشان که زوجه‌ی مرحوم آیت‌الله حائری قدس‌سره بود، این‌ها وجود داشته تا این اواخر هم این علمائی که دقت داشتند این مقابله‌ها را انجام می‌دادند. بنابراین ما احتمال حسی می‌دهیم محتمل الحس و الحدس است این اخبار صاحب وسائل که می‌گوید این روایت در محاسن برقی وجود داشت؛ پس اصل این که برقی محاسنی داشته است که ثابت است به واسطه‌ی این طرق که هست؛ این که ایشان می‌گوید این روایت در محاسن وجود داشته، این هم این اخبار و این شهادت از ناحیه‌ی ایشان چون محتمل الحس و الحدس است حجت است و برای ما کفایت می‌کند. بنابراین به این وجه ما روایاتی که وسائل از محاسن نقل می‌کند می‌گوییم حجت است یا وافی از محاسن نقل می‌کند حجت است یا مجلسی قدس‌سره از محاسن نقل می‌کند می‌گوییم حجت است چون همه‌ی این‌ها طریق دارند و محتمل الحس و الحدس هست انطباق. پس این محاسن‌هایی که الان در بازار هست و در کتابخانه‌ها هست و ما نداریم اگر روایتی در آن باشد که در این کتب نیامده، نه در وسائل است، نه در وافی است، نه در بحار است، جاهایی که آن شخص طریق دارد نیامده باشد، مثل بحرانی مثلاً در برهان و فلان و این‌ها نیامده باشد این‌جا وابسته به این که شما بعد از این که می‌بینید جُلّ این کتاب با آن‌ها نقل می‌کنند مطابقت دارد اطمینان پیدا می‌کنید به تمامه و کماله حجت است، اگر اطمینان شخصی پیدا نکردید نه دیگر این حجت نمی‌شود.

س: حاج آقا آن قسمتی که قبل از این... محاسن کم و زیاد شده...

ج: نه ببینید محاسن کم و زیاد شده به این معنا است نه این که دیگران آمدند به آن اضافه کردند، از آن کم کردند؛ خود نسخه‌های محاسن این چنین است که ممکن است ایشان به تدریج می‌نوشته، بخشی‌اش دست عده‌ای رسیده بعد ایشان ممکن است استدراک کرده اضافه کرده، از این جهت این نقل‌هایی که می‌شود با هم اختلاف دارد، نه زید فیه و دیگران آمدند دست در او کردند، چیزی را به او اضافه کردند. علاوه بر این که این‌ها سند دارند و فهمیده که این همان است که مال او هست، او تشخیص داده از راه حسی که این همان است که محاسن و برقی خودش نقل کرده است.

س: حالا آن شهادتی که کم و زیاد شده مال رجالیون قدیم بود؟...

ج: بله، نه...

س: کی بود که این شهادت را داده بودند؟ آن وقت این صاحب وسائل خیلی متأخر از این‌ها است، چه جوری وقتی شیخ طوسی می‌گوید...

ج: وقتی سند معنعن داشته باشند می‌شود که این بله، آن که زیاده نشده و مصون از زیاده است این نسخه است، اشکالی ندارد.

س: یعنی واقعاً بعد از چند صد سال

ج: بله بله، چون عرض کردم چند صد سال به خاطر این که این‌ها معنعن بوده در حوزه‌ها، سینه به سینه، سینه به سینه، ثقة عن ثقة، کابر عن کابر این‌ها منتقل می‌شده.

س: ... تعبیر این که آوردند این است که کم و زیاد شده این نیست که مشخص باشد کدام نسخه کم است کدام نسخه...

ج: چرا، نه این که نسخه‌ی اصل از بین رفته اصلاً، این جور که نیست، وجود دارد می‌دانند کجا اضافه شده، کجا اضافه نشده.

س: در اختلاف نقل کافی و وسائل هم نقل وسائل مقدم می‌شود؟

ج: بله؟

س: اگر نقل کافی و وسائل اختلاف داشته باشند باز ...

ج: نقل کافی؟

س: بله.

ج: نه.

س: طبق این راهی که فرمودید...

ج: نه، نه.

س: چون طریق داشته...

ج: بله، کافی هم طریق دارد، دارد نقل می‌کند، آن‌که بالاتر است.

س: نه، کافی موجود، یعنی کافی...

ج: این کافی‌های موجود اگر یک واو و فلان و این‌ها باشد باید باز نسخ را دید، یک وقت می‌بینی تراکم نسخ، الان این کاری که مثلاً دارالحدیث کرده اگر چه کامل نیست کار دارالحدیث هم، ولی کار شایسته‌ای است که انجام دادند؛ اگر با توجه به این مقابله‌هایی که با نسخ مختلفه شده اطمینان برای انسان حاصل بشود که نسخه‌ی صحیح کدام است؟ یا یک جایی که اصلاً اختلافی در نسخ نباشد مال کافی، انسان اطمینان پیدا می‌کند، آن وقت این مقدم می‌شود در این صورت.

خب این مطلب را از ایشان می‌توانیم بپذیریم ولی بر اساس این‌که گفتیم نقل محاسن معتبر است، سند محاسن معتبر است، این‌جا تردد حاصل می‌شود که نقل هشام رضوان‌الله علیه چه بوده؟ چون در کافی فرموده: «و ان لم یکن علی ما بلغه» این جور تقریر، اما در نقل محاسن، در نقل محاسن چیه؟ آن‌جا دارد که...

س: «كَانَ أَجْرُ ذَلِكَ»

ج: بله، (می‌خواهم پیدایش کنم که) روایت چندم بود آن؟

بله، بله، 3، روایت 3، «أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ فِي الْمَحَاسِنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَنْ بَلَغَهُ عَنِ النَّبِيِّ ص شَيْءٌ مِنَ الثَّوَابِ فَعَمِلَهُ كَانَ أَجْرُ ذَلِكَ لَهُ وَإِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَمْ يَقُلْهُ» این ثواب را اصلاً نفرموده.

خب این‌جا علی بن حکم از هشام بن سالم نقل می‌کند که ایشان این جور گفت، این جور حدیث را برای ما نقل کرد که امام صادق فرمود که «و ان لم یقله»، «و ان لم یقله» رسول الله ص لَمْ يَقُلْهُ» آن‌جا ابن ابی عمیر از هشام بن سالم نقل می‌کند که هشام بن سالم گفت «و ان لم یکن علی ما بلغه» این دو تا مفاد با هم تفاوت پیدا می‌کند. ظهور آن «و ان لم یکن علی ما بلغه» این هست که یعنی اصل ثواب مسلم است، به آن جوری که او گفته نیست. این‌که علی بن حکم از هشام دارد نقل می‌کند، این‌را که نه، فرمود «و ان لم یقله» رسول الله ص لَمْ يَقُلْهُ» بنابراین دو تا مفاد می‌شود، دو تا مستفاد هم پیدا می‌کند. «لَمْ يَقُلْهُ» یعنی اصلاً ثابت نیست، آن معنایش این است که ثابت است. اصل آن ثابت است. بنابراین چون تردد دارد این دو تا با همدیگر، تردد دارد که الان برای ما ثابت نمی‌شود. همه این‌ها هم که دارند از هشام نقل می‌کنند ثقات هستند. آن علی بن حکم که ثقات است، من الثقات است، این‌جا هم ابن ابی عمیر من الثقات است. بنابراین روایت هشام بن سالم مردد است که او است یا این؟ و این‌ها روایت واحده هم هست، نه این‌که دیگه دو تا روایت باشد، یک دفعه آن جور شنیده باشد یک دفعه این جور شنیده باشد.

س: چرا واحده است؟

ج: بله؟

س: چرا واحده

ج: راوی که یکی است، خود هشام بن سالم از امام صادق است، یک مطلب را دو جور شنیده باشد خیلی مستبعد است این جا، لاقلاً من این که ظهور ندارد در این که دو تا است.

س: تردد دارد اگر فرق می‌کند

ج: بله؟

س: تردد اثر دارد.

ج: اثر دارد چون بین دو تا مفاد مختلف المضمون است. دو تا عبارتی که معنای آن با هم تفاوت می‌کند. اگر حرف محاسن آن را بپذیریم، آن که علی بن الحکم دارد از او نقل می‌کند بپذیریم، معنایش این است که اگر یک وقت پیغمبر اصلاً نفرموده باشد، این نتیجه‌اش این است که پیغمبر(ص) نفرموده باشد استحباب آن عمل را اثبات نمی‌کند. نفرموده حضرت. اگر اینی باشد که ابن ابی عمیر دارد از او نقل می‌کند استحباب آن عمل ثابت می‌شود. بنابراین دو نقلی است که دو جور مستفاد دارد.

س: چرا نمی‌گوییم که ... از عدم «وَأِنْ لَمْ يَكُنْ»

ج: «و ان لم یقله» پیغمبر اصلاً نفرموده این ثواب را، اصلاً این ثواب را نفرموده

س: ولی قول پیغمبر کاشف از سکوتش، آن‌ها از سکوت تعبیر دادند، این‌ها از حال پیغمبر است. فرقی نمی‌کند که، دو تای آن یکی است... یعنی اگر پیغمبر مثلاً «و ان لم یقله»

ج: در این «لم یقله» که نیفتاده اصل ثوابی هست. پیغمبر این ثواب را نفرموده، در آن نیفتاده که اصل این ثواب وجود دارد که، ببینید این «لم یقله» دلالت نمی‌کند بر این که اصل ثوابی وجود دارد. فلذا لایکشف از این که استحباب دارد اما این تعبیر که «وَأِنْ لَمْ يَكُنْ عَلَى مَا بَلَغَهُ» طبق آن استظهار و آن تبادل، این است که نه، ثوابی وجود دارد، به این شکلی که این گفته نیست، پس اثبات می‌شود که آن عمل مستحب است، ثواب دار است. این دو تا با هم تفاوت می‌کند.

بنابراین کلام منقول از پیامبر(ص) به این دو تا نقل از هشام با هم مختلف می‌شود و چون هیچ کدام بر دیگری ترجیحی برای ما ندارد. ما نمی‌دانیم ابن ابی عمیر اضبط است یا علی بن الحکم اضبط است.

س: فکر می‌کنم این دو تا ضبط هر دو حس می‌شود دیگه، اصالة الضبط در هر دو بخواد جاری بشود، احتمال این که دو تا هم باشد وجود دارد.

ج: نه، این خیلی بعید است.

س: چرا خیلی بعید است؟ در دو

ج: الان این جا یک روایت است این، دو تا روایت که نیست. از امام صادق یک جمله‌ای است، آن یک سند تا علی بن، یک سند تا هشام می‌رسد. از ابن، به ابن ابی عمیر از ایشان نقل می‌کند. ... علی بن حکم دارد نقل می‌کند. دیگه این که دو تا روایت باشد در دو جا حضرت فرموده باشند

س: ... می‌فرماید که بعضی از مطالب که داعی بر ایجاد آن هست، مکرر می‌فرمودند، آن‌ها هم مکرر ضبط می‌کردند...

ج: نه، با عبارات مختلف، این جا عبارت یکی

س: عبارات مختلف است دیگر

ج: یک مطلب است. این

س: اگر گفتیم دو تا با هم ...

ج: عرض کردم ببینید یا مطمئناً یکی است یا لااقل اطمینان به دوئیت نداریم. ما باید اطمینان به دوئیت داشته باشیم یا ظهور در دوئیت داشته باشیم. ظهور ندارد این جاها،

س: ظهورش

ج: هیچ ظهوری در دوئیت ندارد.

س: ظهورش وقتی دو تا مفاد... است خودتان می‌فرمایید قابل جمع نیست،

ج: نه، این‌ها نقل به معنا این جا، این جا حدس انسان این است که این‌ها نقل به معنا شده، حالا این آن جوری نقل به معنا کرده، یکی از آن ممکن است واقع باشد، یکی از آن نقل به معنا باشد یا هر دوی آن نقل به معنا باشد. این‌ها در مقام اداء آن چه که تلقی کردند، یکی آن جوری تعبیر کرده، یکی این جوری تعبیر کرده، آن تعبیر اگر درست باشد یک مفادی پیدا می‌کند، این تعبیر اگر درست باشد مفاد دیگری پیدا می‌کند. علی‌ای حال این دیگه وابسته به استظهارات است، دیگه مقام به استظهار که رسید خیلی جای این قلت و قلت ندارد، دیگه حالا اگر شما آن جوری استظهار می‌کنید که بین خودتان و خدای متعال حجت است.

س: حاج آقا «أَجْزُ ذَلِكَ» چی که

ج: بله؟

س: آن «أَجْزُ ذَلِكَ» که محقق سیستانی به آن تمسک

ج: حالا هنوز به آن جا نرسیدیم. حالا

س: این «لَمْ يَقُلْهُ»

س: استاد تعبیر «لَمْ يَقُلْهُ»

س: حاج آقا ببخشید «لَمْ يَقُلْهُ»... می‌تواند قابل جمع با «وَإِنْ لَمْ يَكُنْ عَلَى مَا بَلَغَ»... باشد «لَمْ يَقُلْهُ» اگر هاء آن را به ثواب برگردانیم یعنی این ثواب را نگفته و نفی شیء به اصطلاح نفی ما عدا نمی‌کند. نمی‌خواهد بگوید که ثواب دیگری نگفته،

ج: ولی اثبات هم نمی‌کند. آن اثبات می‌کند، این ...، فرق این است؛ آن روایت هشام منقول در کافی اثبات می‌کند که ثوابی وجود دارد اما این نه، می‌گویی این را نگفته، حالا

ثواب دارد یا نه؟ ساکت است از او، پس بنابراین نمی‌دانیم پیامبر(ص) آن جور عبارتی فرمودند که اثبات می‌کند وجود اصل ثواب را پس اثبات می‌شود استحباب، یا این عبارت را فرمودند که نه، متعرض اصل الثواب نیست پس از این عبارت حضرت اگر این جوری باشد، استحباب استفاده نمی‌شود. پس این کلام، کلامی است که یک جور آن استفاده استحباب می‌شود، یک جور آن استفاده استحباب نمی‌شود. چون مردد بین الامرین است و ما وجهی برای تعیین احد دون الاخر نداریم نمی‌توانیم. این هم حرف‌هایی که زده می‌شود کافی اُضبط است، کافی درست است اُضبط است، ممکن است بگوییم که خود محمد بن یعقوب کلینی اُضبط است اما این جا او مستقیماً نقل نمی‌کند، به واسطه این روات واسطه نقل دارد می‌کند. این روات هم باید اُضبط باشند، روات این تا او، این... هم برای ما ثابت نیست که ابن ابی عمیر اُضبط باشد از...

س: علی بن حکم

بلکه، بلکه یک وجهی وجود دارد که بگوییم این جوری نیست اُضبیطیت، چون ابن ابی عمیر بعد از آن جریانی که برای او پیش آمد و زندانش کردند و کتاب‌هایش از بین رفت، ایشان دیگه می‌فرموده که از حافظه نقل می‌فرموده همه آن روایاتش را، فلذا اصحاب گفتند که مرسلات ابن ابی عمیر حجت است به خاطر این که می‌گویند فراموش کرده بوده خیلی از سندها را، مرسلاً نقل می‌فرموده و چون گفته بوده که من از غیر ثقات نقل نمی‌کنم پس مرسلات او هم می‌شود حجت، پس یک واقعه این چنینی برای ایشان پیش آمده، کتاب‌های او از بین رفته، دیگه از حافظه نقل می‌کرده؛ حافظه، یک انبوه روایات یک این جور کم و زیادهایی علی القاعده می‌آید، وارد می‌شود در آن ولو من غیر اختیار، پس بنابراین این جاها ما ضابطه‌ای نداریم که یکی را بر دیگری تعیین نکنیم. این می‌رود کنار، این پس اگر ما فرمایش ایشان را می‌پذیریم این مدعایش را که ما از روایت هشام نمی‌توانیم چیزی در بیاوریم پس اطلاقی نداریم اما از این راه نه از راهی که ایشان فرموده، از این راه، که متن مردد است.

اگر ما روایت دیگری نداشتیم، روایت صفوان فقط بود، او هم که دارد می‌گوید خیر، ظاهر خیر هم که خیر واقعی است نه خیر عنوانی، این ...، اما چون ما گفتیم روایات محاسن را قبول داریم، روایت روایات وارده در کافی را ولو سند آن تمام نباشد، محمد بن سنان در آن باشد قبول داریم به خاطر شهادت کلینی، پس بنابراین ما به آن روایات هم باید توجه کنیم. وقتی به آن روایات توجه می‌کنیم می‌بینیم در آن روایات موضوع، مطلق است، مثلاً خب....

س: حاج آقا بخشید این روایت محاسن که یک توجیهی آقای سیستانی برای آن کردند که «قَعَمِلَهُ كَانَ أَجْرُ ذَلِكَ لَهُ» این «ذَلِكَ» را به اصل

ج: بله، حالا همین دارم این روایت، این روایت، همین روایت را دارم می‌خوانم برای...

آن جا چه شد؟ فرمود، روایت مروان «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع» که در محاسن است «قَالَ: مَنْ بَلَغَهُ عَنِ النَّبِيِّ ص شَيْءٌ مِنَ التَّوَابِ فَقَعَلَ ذَلِكَ طَلَبَ قَوْلِ النَّبِيِّ ص كَانَ لَهُ ذَلِكَ التَّوَابُ وَإِنْ كَانَ النَّبِيُّ ص لَمْ يَقُلْهُ». اگرچه پیامبر نفرموده باشد.

س: ... خیلی متفاوت است با این فرمایش شما،

ج: می‌گویم، آن را هم می‌خوانم، آن را هم می‌خوانم.

این الان مال چه بود؟ این مال محاسن بود که مروان آن را حکایت کرده و روایت کرده، این جا هم می‌فرماید «وَإِنْ كَانَ النَّبِيُّ ص لَمْ يَقُلْهُ». این روایت دیگر است. این روایت هشام نیست، روایت مروان است که در محاسن نقل شده، این دارد می‌گوید که اگرچه حضرت نفرموده باشد. پس اطلاق او می‌گیرد آن جایی که اصلاً استحباب آن ثابت نشده، خیر بودن آن ثابت نشده باشد.

خب بعد از این که گفتیم این جا باب اطلاق و تقیید هم نیست، تقیید هم نمی‌شود، پس بنابراین آن روایت سر جای خودش است، روایت صفوان می‌گوید خیر باشد، این طوری، این روایت هم مطلقاً دارد می‌گوید، به هر دوی آن أخذ می‌کند. یا روایت دوباره مروان که از امام باقر(س) هست که در کافی شریف نقل شده است. آن جا می‌فرماید «سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ مَنْ بَلَغَهُ ثَوَابٌ مِنَ اللَّهِ عَلَى عَمَلٍ فَعَمِلَ ذَلِكَ الْعَمَلِ الْيَمَاسَ ذَلِكَ الثَّوَابِ أُوتِيَهُ وَ إِنْ لَمْ يَكُنِ الْحَدِيثُ كَمَا بَلَغَهُ» آن ثواب داده به او می‌شود اگر چه حدیث آن جوری که این آقا آمده نقل کرده نبوده است. حدیث آن جور نبوده، ممکن است این حدیث اصلاً این جوری که او نقل می‌کند، حضرت اصلاً بر چیز دیگری شاید ثواب گفتند، این هم در موضوع اشتباه کرده هم در حکم اشتباه کرده،

س: این خیلی ...خلاف ظاهر است.

ج: نه، هیچ خلاف ظاهر نیست

س: این موضوعش را هم قاطی کرده،

ج: بله، حدیث آن جوری نیست. حدیث آن جوری، حضرت مثلاً فرموده کسی که نماز جعفر طیار بخواند این جوری است، این اشتباه کرده می‌گوید کسی که مثلاً نافله ظهر بخواند این جوری است. حدیث «كَمَا بَلَغَهُ» نیست دیگه،

س: بالاخره باز خیر

ج: حدیث نه، مفروض این جا این است که حدیثی هست اما مفاد آن حدیث چیست؟ نه، اصل الحدیث را دارد مفروض می‌گیرد اما محتوای این حدیث چیه، این جا قابل اطلاق است می‌توانیم این جوری معنا کنیم.

س: مثلاً یکی نماز بوده، یکی دست زیر صورت گذاشتن بوده، مثلاً

س: ...

ج: نه، تناسب لااقل ...، آن نماز جعفر طیار بوده،

س: پس خیر بودن آن ثابت است دیگر

ج: نه، ثابت نیست. نه، نه، نه؛ اما راجع به این موضوع نه، شاید یک موضوع دیگری بوده

س: پس خیر است دیگر؟ خیر است

ج: نه، این نبوده، این خیره نبوده که ما داریم. اصلاً نسبت به این خیره بالمره هیچی نبوده، این آقا هم نماز جعفر طیار در عمرش اصلاً نخوانده، همین نمازی آمده خوانده که

حضرت هم نفرموده، این روایت می‌گوید باشد، این به او داده می‌شود. یا اصلاً نسبت به یک امری که اصلاً خیر نیست ممکن است گفته باشد، این حدیث یعنی حدیث راجع به چیزی بوده که آن خیر بوده، این راجع به غیر خیر اصلاً گفته.

س: آیا این حرف خلاف ظاهر نیست واقعاً

ج: نه، خلاف ظاهر نیست چون این جا ببینید چون آنی که ایشان می‌فرماید و درست هم می‌گوییم هست، این است که وجود یک چیزی را مفروض گرفته، آن جا چون ضمیر به ثواب برمی‌گشت، ثواب را مفروض گرفتیم. این جا چون اسم را حدیث قرار داده، حدیث را مفروض گرفته، یعنی یک خبری هست، یک روایتی هست، روایت مفروض است اما مفاد این روایت حالا چیه؟ می‌شود این باشد که اصلاً موضوع و معمول هر دوی آن اشتباه کرده باشد.

س: حاج آقا، ما سلب، «لم یکن الحدیث علی ما نقل»... حدیث مفهومی نیست که بفرمایید در مفهوم حدیث وحدت دارند که، می‌گوید همان حدیثی که در مورد همان کاره هست «لم یکن»

ج: آره

س: یعنی ملاک وحدت این حدیث با آن حدیث که می‌گوید این آن جوری نیست، موضوع است نه مفهوم حدیث

ج: ما مفهوم حدیث که نمی‌گوییم.

س: ... شما وحدت را فقط در مفهوم می‌بینید دیگه الان

ج: نه، نه،

س: پس و الا این حدیث با آن حدیث اگر موضع‌ها هم فرق کند، وحدت آن به چیست؟

ج: برای این که از حضرت دارد نقل می‌کند، از همان واقعه دارد نقل می‌کند.

س: حدیث است دیگر پس

ج: بله، همان جا... بنده خودم می‌بینم ببینید، بنده خودم می‌بینم بعضی وقت‌ها بعضی از دوستان که یک چیزی نوشتند... از قول بنده، می‌گویند درست است، این بوده در درس و دارد نوشته درست حدیث، اما «لیس کما بلغه» من کجا گفتم که مثلاً دیدم یک جا نوشته که من گفتم «قد یعبّر عن الحسن بن علی به محمد بن حنفیه» و آن روایت محمد بن حنفیه همان حسن بن علی است. من کجا یک چنین حرفی زدم؟ کی می‌شود گفت... من بگویم که محمد بن حنفیه تعبیر می‌شود از امام حسن به محمد بن حنفیه؟ این را نوشتند، به من هم نسبت دادند. می‌گویم آقا این حدیث «کَمَا بَلَّغَهُ» نیست. آن جوری که «کَمَا بَلَّغَكَ» نیست، بله حدیثی هست، ایشان بوده، یک حرفی این جا زده شده ولی این اصلاً نه موضوعش نه محمولش، هیچ چیز به آن که من گفتم نیست. این می‌شود. این جا هم می‌گوییم بله این این جور نیست که ساخته باشد، آن بوده، ... حرفی را شنیده، حدیثی در کار بوده، بله ولی این جوری که این دارد می‌گوید، نه موضوع آن این جوری بوده نه محمول آن این جوری بوده، این قابل گفتن هست.

خب اما آن، باز ما روایات دیگری داریم که این را هم عرض بکنم چون آن در بعضی روایات این جوری است «فَعَمِلَهُ كَأَنَّهُ أَجْرٌ ذَلِكَ لَهُ وَ إِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَمْ يَقُلْهُ». این جا که این را من می‌خواهم بیان آخری قرار بدهم که در عین حال می‌شود وجه چهارم.

وجه چهارم این است که بگوییم در این روایات می‌فرماید «مَنْ بَلَغَهُ عَنِ النَّبِيِّ ص شَيْءٌ مِنَ الثَّوَابِ فَعَمِلَهُ كَأَنَّهُ أَجْرٌ ذَلِكَ لَهُ» اجر آن عمل برای او هست «وَ إِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَمْ يَقُلْهُ». اجر آن عمل، یعنی فرض کرده برای آن عمل یک اجر است، یک پاداشی آن عمل دارد، آن اجر آن عمل برای این آقا هست. اگر چه این پیامبر این ثوابی که این دارد نقل می‌کند، نفرموده باشد. باشد، این ثوابی که این دارد نقل می‌کند، پیامبر نفرموده، این هم رفته به داعی این ثوابه آورده اما این مانع نمی‌شود که آن اجر واقعی که این عمل دارد برای او باشد.

س: همین هم ... و الا باید می‌گفت «كان ذلك الاجر» نه «أَجْرٌ ذَلِكَ»

ج: «كان اجر» بله، شما می‌گویید ظاهر است دیگه، «كَانَ أَجْرٌ ذَلِكَ لَهُ» به قول مرحوم آخوند قدس سره در حاشیه فرائد فرموده است که اگر مقصود این ثوابه بود، باید می‌گفت «كان له ذلك» «كان له» یعنی این ثوابه برای او، چرا فرموده «كَانَ أَجْرٌ ذَلِكَ لَهُ» «أَجْرٌ ذَلِكَ» یعنی اجر آن.

س: مراد اجر انقیاد باشد

ج: بله؟

س: «أَجْرٌ ذَلِكَ» اجر انقیاد شاید مراد باشد. برای این که اجری که به احتمال آورده و انقیاد داشته، این «أَجْرٌ ذَلِكَ» انقیاد دارد.

ج: کو انقیاد این جا؟ «أَجْرٌ ذَلِكَ» یعنی آن عمل،

س: حسن انقیاد ثابت است، این روایت ممکن است که

ج: بله، حسن خیلی چیزها ثابت است ولی این جا چه ربطی دارد؟ این جا «أَجْرٌ ذَلِكَ» یعنی آن عمل، آن عمل

س: وقتی «ذلِكَ» مرجع ضمیر ظاهر دارد نمی‌تواند به یک چیز مفهومی بخورد. این مفهومی است ...

ج: بله

س: «أَجْرٌ ذَلِكَ» ممکن است به انقیاد بخورد

ج: حالا این را، این را شما نگه دارید؛ إِنْ شَاءَ اللَّهُ بحث این خواهد آمد چون یک مقام دوم، یعنی بحث دومی که داریم این هست که این روایت مستقار از آن چیست؟ انقیاد است؟ احتیاط است؟ یا نه چیز آخری است؟ این خودش می‌آید آن جا، این حرف‌ها آن جا إِنْ شَاءَ اللَّهُ زده می‌شود و بررسی می‌شود. «وَ إِنْ كَانَ» پس بنابراین، این جا هم این عبارت «كَانَ أَجْرٌ ذَلِكَ لَهُ» مال همین روایت هشام بن سالم است که آن جا فرمود که «كَانَ لَهُ» او دارد می‌گوید خود آن ثواب برای او است آن نقلش، این نقلش می‌گوید «كَانَ أَجْرٌ ذَلِكَ

لَه» این جا هم باز تفاوت دارند. پس این «أَجْرُ ذَلِكَ لَه» برای ما ثابت نیست که حضرت فرموده «كَانَ لَه» یا فرموده «كَانَ أَجْرُ ذَلِكَ لَه» هر دو روایت هشام است. آن در محاسن است، آن در این. پس بنابراین این اصل این که حضرت «أَجْرُ ذَلِكَ» فرموده یا «كَانَ لَه» فرموده مردد است. از این راه نمی‌توانیم مسئله را اثبات بکنیم. علاوه بر این که این جا آن معنا، یک معنای مستبعدی است که یعنی کسی در ذهنش بیاید که شاید این که این راوی آمده اشتباه کرده، این باعث می‌شود که خدا اجر واقعی را به من ندهد. این یک احتمال بسیار مستبعدی است؛ یعنی مستحیل نیست اما خیلی دور از ذهن عرف است که بخواهد چون یک کسی آمده یک دروغی گفته یا یک اشتباهی کرده، این مانع می‌شود از این که خدای متعال آن اجری که قرار داده و این آقا هم رفته آن عمل را کرده ندهد. این خیلی مستبعد است. بنابراین ظاهر این است که این «أَجْرُ ذَلِكَ» یعنی همین ثوابه که این آقا گفته، «الاجر المنقول بهذا الراوی» همین را عطا می‌فرماید. بنابراین این راه هم برای این که ما بخواهیم بگوییم اثبات می‌شود که آن عمل مستحب است، این راه هم از این «أَجْرُ ذَلِكَ» بخواهیم استفاده بکنیم، این هم تمام نیست.

پس تا حالا سه راه گفته شده برای این که ما اثبات کنیم موضوع در روایات «من بلغ» الخیر یا المستحب المفروض است. این سه راه تا حالا نتوانسته است این مدعا را اثبات کند.

س: چهار تا بود. خودتان هم یکی اضافه کردید.

ج: بله؟

س: آخری هم، چهارمی هم خودتان

ج: بله، بله، درست است. این چهار تا، این چهار راه نتوانسته، حالا راه پنجم و ششمی هم وجود دارد که می‌خواستیم امروز طرح کنیم که فردا می‌شود دیگه

و صلی‌الله علی محمد و آله الطاهرين